یادی از استاد فلسفه اسلامی

مراسم سالگرد در گذشت علامه محمد تقی جعفری از فلاسفه اسلامی معاصر پنج‌شنبه در کتابخانه او برگزار شد. این فیلسوف اسلامی سالها در تهران و سایر مجامع علمی به بیان آرا و نظراتش در باب معارف و فلسفه اسلامی پرداخت که در پایان عمرشان مراسم نکوداشتی نیز برگزار شد.
از این‌رو پنج‌شنبه گذشته یادنامه‌ای را برای او منتشر کردیم و به تحلیل و بیان خاطراتش پرداختیم. در این یادنامه مجموعه گفتاری از آقایان استاد احمد مهدوی دامغانی، حجت الاسلام و المسلمین علی‌اکبر رشاد، استاد منوچهر صدوقی سها، دکتر فضل الله صلواتی، سید سلمان صفوی و علی مطهری منتشر شد. گفتنی است آیت‌الله محمد تقی جعفری از پرورش یافتگان حوزه های علمیه تبریز، تهران، قم و نجف است، اما سالها در محیط‌ها و محافل علمی غیر حوزوی به تدریس و تحقیق پرداخت و حدود ۱۰۰ اثر مکتوب از او به یادگار مانده است.

از تکفیر تا پذیرش

تاریخچه زندگانی «فلسفه» در حوزه‌های علمیه ایران

سید مرتضی ابطحی
تهران امروز

فلسفه و حکمت در ایران از زمان پیش از اسلام رواج داشت. از همین روی پس از اسلام و با رواج علوم اسلامی، ایرانیان به سرعت با دانش معقولات خوگرفتند. ابوعلی سینا در قرن چهارم هجری کتاب شفا در موضوع فلسفه و منطق را تألیف کرد که ادامه دهنده راه فارابی بود. زندگی ابن سینا بیش از آن که دستخوش بحث‌های حوزوی باشد، گرفتار تغییرات سیاسی شد. او برای دوره‌ای نسبتا طولانی در همدان زیست، پس از آن به اصفهان کوچ کرد و بعد از اصفهان دوباره به همدان بازگشت و در آنجا از دنیا رفت. حدود یک قرن بعد شهاب‌الدین سهروردی(۵۷۸ - ۵۴۹ه.ق) پا به عرصه گیتی گذاشت که پایه‌گذار مکتب فلسفی اشراق بود. شیخ اشراق در مکتب فلسفی خود به عقل اعتقاد داشت، اما عقل را تنها مرجع شناخت نمی‌دانست. سهروردی ذهن جوانی داشت و از همین رو در مناظره‌ها پیروز می‌شد. همین مساله و برخی معتقدات وی که با آنچه عالمان وقت می‌گفتند یکی نبودباعث شدند سرانجام مخالفان سهروردی جوان، به دستور علمای حلب به حاکم وقت فشار آوردند و او که به حمایت آنها نیاز داشت دستور داد سهروردی را به زندان بیندازند. سرانجام فیلسوف جوان در ۳۸ سالگی در زندان جان سپرد. اگر چه سهروردی عمر زیادی نکرد اما مکتب شیخ اشراق پس از مرگش گسترش یافت. معروف ترین کتاب شیخ «حکمت الاشراق» است. پس از سهروردی، نوبت به درخشش خواجه نصیرالدین توسی دیگر فیلسوف شیعه رسید. وی سنت فلسفه مشائی را که پس از ابن سینا در ایران رو به افول گذاشته بود، بار دیگر احیا کرد. وی مجموعه آرا و دیدگاه‌های کلامی شیعه را در کتاب تجرید الاعتقاد گرد آورد. خواجه نصیر روش بوعلی را ادامه داد و شرح اشارات بوعلی را نگاشت. قطب الدین شیرازی از شاگردان خواجه نصیر بود که راه او را ادامه داد.

■■■

با ظهور صفویه نیاز بیشتر به حوزه‌های علمیه و عالمان برای پایه‌گذاری یک مکتب فکری جدید حس می‌شد. صفویان مدارس علمیه را رونق دادند و از عالمان جبل عامل که جزو فقهای سرشناس جهان اسلام به‌شمار می‌رفتند دعوت کردند تا به ایران مهاجرت کنند. شیخ بهایی در این دوره به همراه پدر به ایران مهاجرت کرد. وی تأثیر بسزایی در رونق بخشیدن به حوزه علمیه اصفهان داشت. شیخ از جمله عالمان فیلسوف در این دوره به شمار می‌رود. دیگر عالم بزرگی که در این دوره به اصفهان آمد و شد داشت، محقق کرکی بود. نوه دختری محقق کرکی، میر برهان‌الدین محمدباقر استرآبادی معروف به میرداماد از عالمان سرشناس فلسفه اسلامی شد. جایگاه میرداماد در فلسفه به گونه‌ای است که به معلم ثالث معروف است. میرداماد به همراه شیخ بهایی حوزه فلسفی اصفهان را رونق بخشیدند. در چنین شرایطی بود که ملاصدرا پرورش یافت.

صدرالدین محمد بن ابراهیم قوام شیرازی معروف به ملاصدرا یا صدرالمتالهین از بزرگ‌ترین فیلسوفان جهان اسلام است. ملاصدرا از محضر درس شیخ بهایی، میرداماد و میرفندرسکی که او هم از عالمان سرشناس فلسفه اسلامی است استفاده کرد. صدرای شیرازی پس از کسب درجه اجتهاد به تدریس پرداخت اما نظرات او با گذشتگان تفاوت داشت و از همین رو با مخالفت‌های برخی فقیهان اصفهان روبه‌رو شد. این گونه بود که صدرا از اصفهان تبعید شد. وی حدود پنج تا هفت سال در منطقه کهک در نزدیکی قم ساکن بود. اگر چه سعی کرد به حوزه قم برود ولی به واسطه افکار فلسفی وی، او را از این حوزه اخراج کردند. اما بخت یار صدرا شد و وی به دعوت حاکم شیراز به زادگاه خود باز گشت. او در شیراز دوباره تدریس فلسفه را در مدرسه خان آغاز کرد و این گونه بود که حوزه درسی شیراز رونق گرفت. ملاصدرا دو شاگرد سرشناس داشت که به واسطه قرابت بسیار با استاد، عاقبت هر دو دامادش شدند: عبدالرزاق بن علی لاهیجی، مشهور به فیاض لاهیجی و ملا محمد محسن فیض کاشانی. لاهیجی به قم آمد و تا پایان عمر در حوزه قم به تدریس فلسفه پرداخت. کتاب «گوهر مراد» وی هنوز هم در حوزه‌های علمیه مورد استناد است. نظریه فلسفی صدرا در باب اصالت وجود، پس از وی وجه غالب نگرش فلسفی حوزه‌های علمیه محسوب می‌شود، ملاهادی سبزواری از دیگر شخصیت‌های فلسفی این دوره به شمار می‌رود.

■■■

در دوره معاصر، حوزه مشهد شاهد حضور فیلسوفان مشهوری همچون شیخ‌هاشم قزوینی و شیخ مجتبی قزوینی، سید جلال‌الدین آشتیانی و محمد رضا حکیمی بوده است. محمدرضا حکیمی که این روزها دیگر در قم زندگی می‌کند از بزرگان مکتب تفکیک به شمار می‌رود. این مکتب فکری بدون آنکه فلسفه را نفی کند، خواهان آمیخته نشدن دین‌شناسی با آموزه‌های فلسفی است. اما مکتب تفکیک در حقیقت از جمله آثار فکری میرزا مهدی اصفهانی است.

وی از شاگردان آخوند خراسانی و سید کاظم یزدی در نجف اشرف است که به مشهد آمده و در آنجا کرسی درس برپا کرد. اگر چه وجه غالب در حوزه مشهد مخالفت با فلسفه به معنی شناخته شده آن است، اما هستند عالمانی که در همین فضا مدافع فلسفه هستند؛ عالمانی چون آیت‌الله سید عزالدین زنجانی. اما برخلاف حوزه مشهد حوزه اصفهان تـأثیر خود را از بزرگان فلسفه حفظ کرده بود. آن گونه که در تواریخ آمده است، بوعلی سینا در دوره فرمانروایی آل بویه به اصفهان رفت و مدتی در اصفهان ماند و به تدریس فلسفه مشغول شد. اما دوران درخشش فلسفه در اصفهان از زمان حضور میرداماد، شیخ بهایی و ملاصدرا شیرازی در این شهر است.

آیت‌الله طاهری خرم‌آبادی، از تحصیلکردگان این حوزه، در خاطرات خود چنین می‌نویسد: «تفاوتی که میان حوزه علمیه اصفهان و مشهد وجود داشت، این بود که در مشهد، فلسفه، درسی ممنوع و متروک به حساب می‌آمد؛ در حالی که در اصفهان، مورد توجه و اقبال بود.» آخوند ملامحمد کاشی از اساتید مبرز فلسفه در حوزه اصفهان محسوب می‌شد. وی از محضر درس آقا محمدرضا حکیم قمشه‌ای که او نیز از فیلسوفان بزرگ اصفهان محسوب می‌شد، استفاده کرد. معروف است که وقتی وی به تهران رفت، بازار درس میرزا ابوالحسن جلوه که تخصص در تدریس فلسفه ابن‌سینا بود، کم‌رونق شد. حاج آقا رحیم ارباب نیز از دیگر اساتید بزرگ فلسفه در حوزه اصفهان به شمار می‌رود. دو حوزه اصلی فکری شیعه در ایران یعنی حوزه قم و تهران از جهت فلسفی مدیون حوزه اصفهان هستند.

حوزه قم پس از مهاجرت ملاصدرا به نزدیکی این شهر روند آشتی با فلسفه را آغاز کرد و حوزه تهران پس از مهاجرت ملاعبدالله زنوزی. طبیعت پایتخت بودن تهران اقتضا می کند که این شهر خیلی سریع تر از دیگر شهرهای کشور در معرض افکار نو قرار بگیرد. با ظهور اندیشه‌های غربی و نگاه دین‌زدا، فیلسوفان و متفکران اسلامی به تکاپو افتادند تا پاسخ شبهات جدید فکری را بدهند. به تقاضای محمدحسین خان مروی، حکیم نوری، ملاعبدالله زنوزی را به تهران فرستاد تا با تدریس فلسفه اسلامی بتواند نیاز فکری زمان خود را پاسخگو باشد.

پسر ملاعبدالله درباره داستان مهاجرت پدرش به تهران چنین می‌نویسد: «پس از آنکه مرحوم حاجی محمد حسین‌خان مروی در دارالخلافه تهران مدرسه مروی را عمارت کرد و به اتمام رسانید، از خاقان خلد آشیان استدعا کرد که مرحوم ملا علی نوری را از اصفهان به تهران احضار نماید تا در آن مدرسه تدریس فرمایند. پس از ابلاغ احضار، مرحوم ملاعلی نوری در جواب نوشت که در اصفهان قریب به دو هزار طلاب مشغول تحصیل هستند که چهارصد نفر - بلکه متجاوز - که شایسته حضور مجلس درس این دعاگو هستند به مجلس درس دعاگو حاضر می‌شوند. چنانچه در تهران بیاید موجب پریشانی این همه طلاب علم خواهد شد. پس از رسیدن جواب، مرحوم خان مروی استدعا کرد که مجددا امر صادر و فرمایش شود که یکی از تلامید خود را که لایق دانند روانه دارالخلافه کنند که ملاعبدالله مدرس زنوزی به تهران آمدند و مکتب تهران تاسیس شده تداوم یافت.»

آقا محمد رضا حکیم قمشه‌ای، میرزا ابوالحسن جلوه و آقا علی مدرس، از دیگر اساتید بنام و مشهور فلسفه و حکمت حوزه تهران به شمار می‌رفتند. پس از این اساتید، شاگردان آنها مکتب فلسفه تهران را زنده نگه داشتند که از جمله آنها می توان به میرزا هاشم اشکوری رشتی، میرزا حسن کرمانشاهی، میرزا شهاب‌الدین نیریزی شیرازی، میرزا علی اکبر حکمی یزدی قمی، حاج شیخ عبدالنبی نوری و ملا محمد هیدجی زنجانی اشاره کرد. اما در گذر زمان اساتید دیگری نیز مطرح شدند. اساتیدی همچون آیت‌الله میرزا محمد علی شاه‌آبادی، آیت‌الله شیخ محمد تقی آملی، آیت‌الله میرزا احمد آشتیانی، آیت‌الله سید ابوالحسن رفیعی قزوینی، آقا شیخ محمد حسین فاضل تونی، سید محمد کاظم عصار، علامه میرزا ابوالحسن شعرانی، علامه میرزا مهدی الهی قمشه‌ای و علامه محمد تقی جعفری. در مکتب قم، پس از ورود مجتهد بزرگ آیت‌الله العظمی شیخ عبدالکریم حائری به قم، امام خمینی(ره)، آیت‌الله سیدمحمدتقی خوانساری و آیت‌الله سیداحمد خوانساری از وی فلسفه و حکمت آموختند. امام‌خمینی(ره) که از مدت‌ها قبل از آمدن آیت‌الله بروجردی به قم به تدریس فلسفه و عرفان مشغول بود، پس از آمدن آیت‌الله بروجردی به قم به تقاضای شاگردان خویش به تدریس خارج فقه مشغول شد و دیگر نتوانست به فلسفه بازگردد.

آیت‌الله سید عزالدین زنجانی از مراجع فعلی در مشهد می‌گوید: «هنگامی که حضرت امام به قم تشریف آوردند، مرحوم والد که با حضرت امام آشنایی و رابطه دوستی داشت به من توصیه کرد که از وجود شریف این شخصیت والا مقام بهره بگیرم. من خدمت ایشان رفتم و عرض کردم که اگر می‌شود برای ما (من و استاد شهید مطهری و دو، سه نفر دیگر) درس فلسفه بگذارید. ایشان (امام) فرمودند که من کتاب‌هایم را هنوز با خودم نیاورده‌ام. من در جواب ایشان عرض کردم که من کتاب اسفار دارم، از روی این کتاب تدریس فرمایید. از آن به بعد حضرت امام به تدریس درس فلسفه پرداختند و کم‌کم فضلای زیادی به پای درس آن حضرت نشستند و از ایشان بهره‌ها بردند. وقتی کار بالا گرفت، از ایشان درخواست شد که درس فقه و اصول بفرمایند و از آن به بعد درس فقه و اصول ایشان رونق بسیاری یافت. روش تدریس فلسفه حضرت امام هم به این صورت بود که ابتدا بحثی را از خارج شروع و بعد با متن اسفار مقابله می‌فرمودند.» اما تدریس فلسفه امام‌خمینی(ره) در قم وضعیت سختی را برای ایشان به وجود آورده بود. آن گونه که آیت‌الله اکبر هاشمی رفسنجانی از شاگردان ایشان روایت می کند: « زمانی که در قم درس فلسفه می‌خواندم هیچ‌کس را به اندازه امام عالم به مسائل فلسفی و عرفانی نمی‌دیدم. همین نقطه قوت ایشان را به نقطه ضعف تبدیل کرده بودند. خشک مقدس‌هایی ایشان را حتی گاهی تکفیر می کردند. چیزهای عجیبی که امام را خشمگین می کرد که البته من خودم این را مستقل نشنیدم یعنی لیوانی که حاج آقا مصطفی در آن آب می‌خورد را می‌شستند (یعنی نجس می‌دانستند)، تا این حد با امام بد رفتاری می کردند.»

با تعطیلی درس فلسفه امام، دعواها بر سر اندیشه‌های فلسفی عرفانی وی فروکش کرد و به درس فلسفه علامه طباطبایی منتقل شد. آیت‌الله سیدمحمد حسین طباطبایی که از اساتید سرشناس فلسفه در قم بود، عزم جزمی برای احیای فلسفه در حوزه قم داشت و برای همین هدف دو کتاب «بدایه الحکمه و نهایه الحکمه» را در علم فلسفه برای طلاب نوشت. علامه طباطبایی یکی از مروجان قرآن نیز بود. از همین روی، وی تفسیر «المیزان» را نوشت. علامه در این تفسیر علاوه بر بحث‌های روایی و تاریخی، مسائل فلسفی را نیز مورد توجه قرار داده است.

علامه طباطبایی از شبهات روز نیز غافل نبود. وی کتاب «اصول فلسفه و روش رئالیسم» را نگاشت و در آن فلسفه مارکسیسم را به چالش کشید. اما تدریس فلسفه علامه نیز با مخالفت جدی در قم روبه‌رو شد. آیت‌الله بروجردی شخصا وارد عمل شد و با تدریس فلسفه مخالفت کرد. او از سویی عدم فایده فلسفه برای تمام طلبه‌ها را دلیل این مخالفت بیان می کرد و از سوی دیگر فشارهایی که از مشهد به وی می‌آوردند را مطرح می‌کرد. مرحوم آیت‌الله مشکینی، آیت‌الله راستی کاشانی و آیت‌الله خزعلی در این مخالفت‌ها نقش‌های کلیدی داشتند. در پی این مخالفت‌ها، آیت‌الله مطهری، از اساتید فلسفه هم به تهران مهاجرت کرد. استاد مطهری در تهران به تدریس در مدرسه مروی و تألیف و سخنرانی‌های تحقیقی پرداخت. در سال ۱۳۳۴ اولین جلسه تفسیر انجمن اسلامی دانشجویان توسط شهید مطهری تشکیل شد و در همان سال تدریس خود را در دانشکده الهیات و معارف اسلامی دانشگاه تهران را آغاز کرد.

■■■

با پیروزی انقلاب اسلامی، به آرامی وضعیت جدیدی برای حوزه‌های علمیه رقم خورد. امام‌خمینی(ره) اکنون در مقام یک رهبر سیاسی قرار گرفته بود. وضعیت فلسفه نیز در حوزه قم به آرامی تغییر کرد. کتاب‌هایی که علامه طباطبایی در فلسفه تألیف کرده بود جزو برنامه معمول درسی حوزه قرار گرفت و دیگر خبری از مخالفت با فلسفه در قم نیست. مخالفان و موافقان فلسفه این روزها دیگر به گفت‌وگو می‌اندیشند و از همین روست که منادیان مکتب تفکیک و مخالفان فلسفه، نظریات خود را در قم هم تدریس می کنند. روندی که امروز در حوزه‌های علمیه شاهد آن هستیم این است که فلسفه اسلامی به عنوان یک واقعیت علمی پذیرفته شده است. این روزها اگر چه آیت‌الله حسن‌زاده آملی که یکی از فیلسوفان و عرفای قم محسوب می‌شود به دلیل کهولت سن دیگر رغبتی به تدریس ندارد اما آیت‌الله جوادی آملی هنوز تفسیر قرآن تدریس می کند و در تفسیر خود نگاه فلسفی را نیز مورد توجه قرار می‌دهد.

مباحثه فلاسفه و عرفا

محمدجواد حسن‌زاده: آنچه را فلاسفه قصد دانستن آن را دارند، عرفا قصد دیدنش را می کنند. بنابر اعتقاد عارف؛ آنچه به وسیله استدلال و برهان ثابت شود یقینی نیست، چون ممکن است دلیل و برهانی دیگر آن را از هستی خویش ساقط کرده و آدمی را به وادی شک و تردید کشاند. در ملاقات بین ابن‌سینا و ابوسعید ابوالخیر نیز اشاره به همین فرق بین عالم (فیلسوف) و صوفی (عارف) شده است: «یک روز شیخ ما ابوسعید در نیشابور مجلس می‌گفت: خواجه ابوعلی‌سینا رحمت الله علیه از در خانقاه شیخ در آمد، و ایشان هر دو پیش از آن یکدیگر را ندیده بودند... خواجه بوعلی با شیخ در خانه شد و در خانه فراز کردند و سه شبانه روز با یکدیگر بودند و به خلوت سخن می گفتند که کس ندانست و هیچ کس نیز نزدیک در نیامد... شاگردان از خواجه بوعلی پرسیدند که شیخ را چگونه یافتی؟ گفت هر چه را من می‌دانم او می‌بیند و متصوفه و مریدان از شیخ چون به نزدیک شیخ رسیدند سوال کردند که ای شیخ بوعلی را چون یافتی؟ گفت هر چه ما می‌بینیم او می‌داند.» (اسرار التوحید/ص ۱۵۹) فرق اساسی بین فلاسفه و عرفا در روش آنهاست. فلسفه از راه استدلال جلو می‌رود و در نتیجه تکیه فیلسوف به عقل خویش است. اما عرفان هم طریقه معرفتی است که تکیه بر ذوق و اشراق دارد و هم طریقت عملی است که متکی به زهد و ریاضت و بی‌توجهی به جهان برون و فرو رفتن در عالم درون است. بنابراین معرفت عارفانه از طریق عقل نیست بلکه از طریق تجربه درونی است. این نوعی از معرفت را غزالی مکاشفت یا علم باطن می‌نامد و آن «علم صدیقین و مقربین یعنی علم المکاشفه است.» (احیاء العلوم ج ۱ ص ۱۸) در بعد نظری یک تفاوت عمده در بین است؛ عرفا قائل به وحدت موجود و واقعیتند و این از طرف قاطبه فلاسفه مورد تردید و انکار واقع شده است. وحدت موجود یا وحدت شخصی وجود به این معنی است که حقیقتا یک موجود بیشتر وجود ندارد و آن خداوند تبارک و تعالی است و این کثرات مظاهر و تجلیات خداوندند و در حقیقت کثرتی در عالم وجود ندارد. عقیده وحدت شخصی وجود یا وحدت واقعیت، به آن صورت که توسط محی‌الدین ابن‌عربی و دیگر عرفا بیان شده است؛ نه عقیده همه خدایی است و نه چنانچه ماسینیون می‌پنداشت، همه در خدایی. بلکه به معنی آن است که معتقد بودن به هر نوع حقیقتی، مستقل و جدا از حقیقت مطلق (خداوند) افتادن در گناه شرک است. شیخ محی‌الدین ابن‌عربی نخستین کسی است که تعالی مطلق خداوند را نسبت به هریک از مقولات و از جمله جوهر را اظهار داشته است. شهرستانی و عبدالقادر گیلانی نیز به وحدت واقعیت و موجود قائل بوده‌اند. از دیگر عارفان می‌توان به عطار و حلاج اشاره کرد. عارفان با جهد و ریاضت بسیار تلاش می‌کنند تا از این مظاهر و تجلیات فراتر روند و به مقام فنا برسند. تا جایی که ثمره این ریاضت و جهد اتحادی است که گاهی باعث به زبان آوردن جملاتی می‌شود که در ظاهر کفر و الحاد به نظر می‌رسند. از این رو، فیلسوفان و متکلمان؛ نه به شدت فقها و مردم با عارفان مخالفت می کردند؛ مثلا ملاصدرا در جایی به صراحت این مخالفت را ابراز کرده است.

داستان «فقیه – فیلسوف»ها

سیر تطور فلاسفه شیعی در سه نسل

علی‌اشرف فتحی
تهران امروز

اگر امروزه شنیدن عنوان «فقیه – فیلسوف» تحسین یا اعجاب را به دنبال دارد، به نوعی معلول تعارضاتی است که در قرون گذشته میان نقل‌گرایان و عقل‌گرایان رخ داد و به جدال‌های لفظی دامنه‌دار و مستمری در میان دانشمندان علوم انسانی جهان اسلام منجر شد. فلسفه اسلامی در قرون نخستین شکوفایی آن، بیش از آنکه با فقیهان در جدال باشد، به صوفیان و عرفا تنه می‌زد. هرچند فقیه شاخص اهل سنت امام محمد غزالی کتاب « تهافت الفلاسفه» را در رد فلسفه و تفلسف نوشت و به تخطئه آنان همت گماشت.

رضا داوری‌اردکانی البته درباره فقهایی چون غزالی هم دیدگاه متفاوتی دارد: « در کل اگر به تاریخ فلسفه اسلامی نگاهی بیندازیم، این تاریخ به عنوان خط جمع دین و فلسفه در نظر می‌آید. تلاش فارابی بر اثبات این ادعا بود که دین و فلسفه یکی هستند و دقیقا نقد غزالی بر وی بر این نظر استوار است که فارابی به‌طور خاص و دیگر فلاسفه به‌طور عام در اثبات و تحقق این ادعا ناتوان مانده‌اند. به بیانی دیگر فلسفه‌ای که این فیلسوفان به ارمغان آورده‌اند در نگاه کسانی چون امام محمد غزالی و فخر رازی توان حمل دین و انطباق با آن را هیچ‌گاه نداشته است. همین انتقاد به عنوان نقدی ریشه‌ای از فلاسفه دلیلی است بر این امر که ما اکنون بیش از آنکه غزالی را به عنوان یک ضدفلسفه سطحی و مضر برای تاریخ فلسفه بشناسیم و معرفی کنیم، وی را در مقام اندیشمندی دریابیم که فیلسوفان هم‌عصر و پس از خود را به چالشی جدی کشید.» اما در میان فقهای شیعه تا قرون متاخر کمتر شاهد این جدال بوده‌ایم. شاید به دلیل آنکه شیعیان تا عصر صفویه از اقتدار سیاسی و اجتماعی برخوردار نبوده و همواره در اقلیت قرار داشتند، ترجیح دادند که وارد رقابت و جدال فلاسفه مسلمان با فقهای اهل سنت نشوند. تکفیر فلاسفه از سوی فقها با سردمداری غزالی اوج گرفت و در اندیشه بخشی از فقهای مسلمان نهادینه شد. با این حال فلسفه اسلامی با گذشت زمان و ظهور فلاسفه صاحب مکتبی چون سهروردی و ملاصدرا از یونانی گری به ایرانی گری و دینی شدن نیز حرکت کرد و سرانجام با سیطره حکمت متعالیه صدرایی، به آمیخته ای از نقل و عقل بدل شد به گونه‌ای که اکنون برخی از پژوهشگران معاصر این حوزه فکری، اصطلاح «فلسفه اسلامی» را ناممکن و نافرجام تلقی می کنند. اگر بخواهیم هر که را هم استاد فقه است و هم استاد فلسفه، فقیه – فیلسوف بخوانیم و بدانیم حتی باید غزالی را هم اینگونه خطاب کنیم و در دوران معاصر نیز بزرگان مکتب تفکیک را که سعی در منزوی کردن فلسفه اسلامی دارند، باید فقیه – فیلسوف بدانیم. بسیاری از اینان از مشهورترین و شاگردپرورترین استادان فلسفه اسلامی بوده‌اند اما طبعا فقیه – فیلسوف به عالمانی گفته‌اند که توانایی جمع عقل و نقل را بیش از دیگر همقطاران فقیه خود داشته‌اند و از دانشی به نام «فلسفه اسلامی» دفاع کرده و می کنند.

■ نسل اول

قرون نخستین اسلامی را باید دوران عالمان ذوالفنون دانست که به دلیل گستره محدود بسیاری از دانش‌های دینی، در همه آنها صاحب‌نظر و استاد بوده‌اند حتی بسیاری از آنها در دانش‌ها و هنرهای دیگر نیز به درجه استادی رسیده بودند. ابن سینا فقیه – فیلسوفی بود که جهانیان و مردم او را به دلیل تبحر در دانش پزشکی می‌شناسند. فارابی نیز فقیه – فیلسوف دیگری بود که در موسیقی و اندیشه سیاسی نیز صاحبنام شد اما پس از حمله مغول، شخصیت‌هایی چون خواجه نصیرالدین‌طوسی ظهور کردند که حلقه واسط پیشینیان و نسل نخست فقیه – فیلسوف‌های عصر صفویه شدند اما معنای واقعی فقیه – فیلسوف در دوران صفویه ظهور کرد. نخستین مراحل تخصصی شدن علوم در دوران صفویه آشکار شد. درست است که شیخ بهایی به عنوان یک عالم ذوالفنون در عصر صفوی درخشید و در معماری، فلسفه، ادبیات و... آثاری به جاگذاشت، اما آنانی در دوران شیخ صفوی اثرگذارتر شدند که یا همچون مقدس اردبیلی و علامه مجلسی در دانش‌های منقول دینی زحمات طاقت‌فرسایی کشیدند یا همچون ملاصدرا یا میرداماد در فلسفه اسلامی به اوج رسیدند. درس فلسفه اسلامی و مطالعه و مباحثه آثار اصلی فلسفه اسلامی از قرن‌ها پیش بخشی از کتاب های درسی طلاب علوم دینی شیعه بوده است. کتبی چون «شفا» و «اشارات و تنبیهات» ابوعلی سینا، «اسفار اربعه» یا «حکمت متعالیه» ملاصدرا و «منظومه» ملاهادی سبزواری از آثار و نمادهای مهم فلسفه اسلامی‌اند که سال‌هاست از سوی استادان فقه‌خوانده و در حوزه‌های علمیه شیعی تدریس می‌شوند. در دوران صفویه به دو دلیل سیطره سیاسی شیعیان بر ایران و ظهور و رشد اخباریون، جدال عقل‌گرایان و نقل‌گرایان شدت بیشتری یافت و به حوادثی چون تبعید ملاصدرا از پایتخت صفویه منجر شد اما عالمان شیعی از صفویه به بعد، بیش از آنکه با دانش فلسفه به عقل‌گرایی بپردازند، سمت علم «اصول فقه» رفتند که واسطه‌ای میان عرف‌گرایی و عقل‌گرایی و نقل‌گرایی محسوب می‌شود و شباهت‌هایی به فلسفه، فقه، حدیث و جامعه‌شناسی دارد. حوادث ایران بعد از صفویه از اقتدار عالمان شیعی کاست و به تبع آن از اختلافات بیشتر میان آنان نیز جلوگیری کرد اما با سامان یافتن کار ایران در دوره و ثبات‌نسبی این دوره، نسل دوم فقیه – فیلسوف‌های شیعی ظهور کردند.

■ نسل دوم

یک قرن تسلط ایل قاجار بر ایران به رواج فرهنگ جدیدی در حوزه باورهای دینی انجامید که هم ادامه فرهنگ‌سازی صفویه بود و هم مولفه‌های ویژه خود را هم داشت. پس از صفویه، عالمان شیعی به تخصصی شدن و جزئی‌تر کردن دانش‌های حوزوی خود اقدام کرده بودند و در دوره قاجار، بزرگان دینی تنها در دوره علم فقه و اصول فقه به تخصص می‌رسیدند و تبحر در دانش‌های دیگر همچون طب، نجوم، ریاضی، تاریخ و... از رونق افتاد اما فلسفه توانست شانه به شانه فقه و اصول فقه پیش برود و به ویژه در دو حوزه تهران و مشهد جذابیت‌های خاصی خلق کند. در این میان اگرچه حوزه مشهد در تربیت طلاب فلسفه خوان نقش مؤثری داشت، اما این تهران بود که به کعبه آمال فقه‌خوان‌های عاشق فلسفه اسلامی بدل شد و به ویژه از اواخر دوره قاجار، تهران به شهر هزار حکیم بدل شد و نامدارترین فقیه – فیلسوف‌های شیعه در این شهر رشد کردند و درخشیدند. اینان اگرچه مکتب جدیدی در فلسفه یا فقه تاسیس نکردند، اما شارحان موفق و مفسران قهاری برای تئوری‌های فقهی و فلسفی پیشینیان خود بودند و مهم‌تر از همه آنکه تلفیق فقه و فلسفه و آشتی این دو را نهادینه کردند. ملاعبدالله زنوزی، حکیم محمدرضا قمشه‌ای، میرزا ابوالحسن جلوه و آقا علی مدرس طهرانی در صدر این نسل ممتاز قرار دارند و پس از آنها آیت‌الله میرزا محمد علی شاه‌آبادی، آیت‌الله شیخ محمد تقی آملی، آیت‌الله میرزا احمد آشتیانی، آیت‌الله سیدابوالحسن رفیعی قزوینی، آقا شیخ محمدحسین فاضل تونی، سید محمد کاظم عصار، علامه میرزا ابوالحسن شعرانی، میرزا مهدی آشتیانی، میرزامهدی الهی قمشه‌ای، استاد مرتضی مطهری و علامه محمدتقی جعفری قرار می گیرند. بیش از ۵۰ استاد برجسته فلسفه اسلامی که در فقه نیز به تبحر رسیده بودند، از دستاوردهای این دوره طلایی مکتب تهران هستند؛ مکتبی که در دو دهه اخیر به افول گرایید و تنها در حوزه اخلاق به درخشش‌هایی دست یافت.

■ نسل سوم

نسل کنونی فقیه – فیلسوف‌ها طبیعی است که در قم ساکن باشند و رشد کنند. آیت الله عبدالله جوادی آملی، آیت‌الله حسن حسن‌زاده آملی و آیت‌الله محمدتقی مصباح‌یزدی نماد برجسته این نسل هستند که دو عالم مازندرانی از پرورش‌یافتگان شاخص مکتب تهران نیز شمرده می‌شوند. نسل کنونی فقیه – فیلسوف‌های قم شاگردان حوزه درسی پررونق علامه محمد حسین طباطبایی هم بوده‌اند. امام خمینی (ره) نیز پیش از رونق یافتن درس خارج فقه و اصولش، در سطح بسیار محدود و گزینشی به آموزش فلسفه به طلاب مشغول بود که با جدی‌تر شدن حوزه درسی فقه و اصول، از ادامه تدریس فلسفه خودداری کرد و با مخالفت آیت‌الله‌العظمی بروجردی با تدریس علنی و گسترده فلسفه، درس فلسفه علامه طباطبایی و دیگر استادان فلسفه نیز محدود شد. نسل کنونی را باید تداوم بی‌سر و صدای نسل دوم دانست که به صورت کج‌دار و مریز توانست در فضای نقل‌محور حوزه‌های قم و مشهد رشد کند و به جایگاه تثبیت شده‌ای دست یابد. هرچند زمزمه های مخالفت با فلسفه در حوزه‌های علمیه گسترده‌تر شد، اما به دلیل حضور فقهای نامداری در جمع این استادان فلسفه، حذف یا تضعیف این درس با موانعی روبه‌روست البته گرایش طلبه‌ها به رشته‌های تخصصی سبب شده که آموزش همزمان فقه و فلسفه کمی از رونق بیفتد و شاید نسل کنونی فقیه – فیلسوف‌ها آخرین نسل این دسته از عالمان شیعی باشد.

یادداشت

مثلث فلاسفه اسلامی

حسین اسلام پناه
تهران امروز

فلاسفه اسلامی که برای کشف حقیقت طریق تفکر عقلانی را طی کرده‌اند و روح فرهنگ اسلامی بر فلسفه آنان حاکم است، به سه گروه متفاوت تقسیم شده‌اند که هر گروه مکتب خاص خود را دارند؛ مکتب مشاء، مکتب اشراق و مکتب حکمت‌متعالیه.

مکتب مشاء: مشائیان پیروان ارسطو به شمار می‌آیند. این گروه از فلاسفه برای اثبات فلسفه خود فقط از استدلال عقلی بهره می‌برند و عقل محض را برای کشف حقیقت کافی می‌دانند. اغلب فلاسفه اسلامی پیرو این مکتب هستند که برخی از آنان عبارتند از:

۱ - ابو یوسف یعقوب کندی(متولد ۱۸۵ هجری قمری) که وی را به عنوان فیلسوف عرب می‌شناسند. او را موسس فلسفه مشاء خوانده‌اند. کندی علم را به دو قسم تقسیم کرده است؛ علم الهی که مخصوص پیامبران است و علم انسانی که عالی‌ترین شکل ان فلسفه است.

۲ -فارابی (متولد۲۵۷ هجری قمری) که ملقب به معلم ثانی است. حسین نصر می گوید: علت اینکه او را معلم ثانی خواندند این بود که او بعد از ارسطو دومین کسی بود که علوم گوناگون را طبقه‌بندی کرد. یکی از تالیفات مشهور فارابی کتاب «الجمع بین رای الحکیمین» است که در آن سعی می کند میان عقاید ارسطو و افلاطون سازگاری و هماهنگی ایجاد کند؛ چرا که او معتقد بود فلسفه افلاطون و ارسطو در مبدا به وحی متصل هستند، در نتیجه امکان ندارد میان فلسفه آن‌دو تناقض کامل وجود داشته باشد. به همین خاطر است که نمی‌توان فارابی را یک ارسطویی تمام عیار به حساب آرد.

۳ - ابن سینا (متول ۳۷۰ هجری قمری) که بزرگ‌ترین فیلسوف مشاء است. برخی آثار مهم فلسفی او که همه آنها روش مشائی دارند، عبارتند از: اشارات، نجات، دانشنامه علایی (به زبان فارسی)، تعلیقات، مبدا و معاد و شاهکارش کتاب شفا (گویند کتاب شفا مفصل‌ترین دایره‌المعارف علمی است که تاکنون یک نفر به تنهایی آن را نوشته است). آثار و آرای فلسفی ابن‌سینا در شرق و غرب تاثیراتی بر جای گذاشته است. نکته قابل ذکر در آرای فلسفی ابن سینا این است که او از نیرویی پنهانی به نام عشق سخن می گوید که با فلسفه‌اش سازگار نیست. او در اواخر عمرش بیان می کند که تالیفات مشائی وی، همه نوشته‌هایی سطحی است که برای عوام نوشته است و در صدد است تا برای خواص فلسفه مشرقی را بیان کند. متاسفانه بخش اعظم این کتاب مفقود شده و نمی‌توان فهمید منظور ابن‌سینا از این مقدمه شورانگیز چه بوده است.

۴ -ابن الرشد اندلسی (اسپانیایی، متولد ۵۲۰ هجری قمری) که بزرگ‌ترین مشائی غربی است. او با ابن‌سینا مخالفت‌های شدیدی دارد. ابن‌رشد نبوغ ارسطو را نقطه اوج عقل بشری می‌داند و به همین خاطر زمان زیادی از عمر خود را مشغول شرح و تفسیر آثار ارسطو کرده است. مشهورترین کتاب ابن‌رشد «تهافت التهافت» است که در پاسخ به کتاب مشهور تهافت الفلاسفه غزالی تالیف شده است. (غزالی متکلم و عارف برجسته از بزرگ‌ترین مخالفان فلسفه در طول تاریخ است.)

مکتب اشراق: فیلسوفان مکتب اشراق روش خود را پیروی از افلاطون می‌دانند و معتقدند تفکر عقلی صرف برای کشف حقیقت کافی نیست، بلکه سلوک قلبی و تزکیه نفس نیز برای شهود حقایق، در کنار تفکر عقلی لازم است. البته این دسته از فلاسفه دو فرق اساسی با عرفا دارند. یکی این که عارف، راه عقل و استدلال را طرد می کند اما اشراقی از آن بهره می‌برد. دوم اینکه، هدف فیلسوف اشراقی مانند هر فیلسوف دیگر، کشف حقیقت است اما هدف عارف وصول به حقیقت. بنیانگذار فلسفه اشراق، «شیخ شهاب‌الدین سهروردی» ملقب به «شیخ اشراق» است. او که فقط ۳۸ سال عمر کرد، حدود ۵۰ اثر از خود برجای گذاشته است که نام برخی از آنان عبارت‌اند از: آواز پر جبرئیل، عقل سرخ، تلویحات، مطارحات، هیاکل نور و کتاب مهم حکمت‌الاشراق که سهروردی در این کتاب فلسفه اشراق را بنیان نهاده و مدعی است که روح‌القدس الهام‌بخش آن بوده است. با آن که سهروردی به فلسفه مشاء انتقاد می کند ولی فراگیری آن را برای فهم مبانی فلسفه اشراق ضروری می‌داند. شیخ اشراق معتقد است تجربه عرفانی بدون تعلیم مقدمات فلسفی در معرض خطر گمراهی قرار دارد و نیز فلسفه‌ای که به کمال معنوی شخص میل نکرده، صرفا پوچی خواهد بود. مکتب اشراق نسبت به مکتب مشاء پیروان کمتری دارد که در این میان دو فیلسوف ایرانی؛ سهروردی و قطب‌الدین شیرازی شهرت بیشتری دارند.

مکتب حکمت متعالیه: در مکتب حکمت متعالیه، فیلسوف برای کشف حقیقت علاوه بر برهان عقلی و کشف و شهود از دین یا وحی نیز بهره می‌برد و به یک معنا این مکتب جامع فلسفه، عرفان و کلام است. به همین خاطر گویند حکمت متعالیه تلفیق و یکپارچه سازی تقریبا همه مکاتب اسلامی است. بنیانگذار این مکتب «محمدبن‌ابراهیم قوامی شیرازی» مشهور به «ملاصدرا» (متولد ۹۷۹ هجری قمری) است. ملاصدرا تالیفات فراوانی دارد؛ همچون شواهد الربوبیه، مبدا و معاد، عرشیه و شاهکار و ماندگارترین کتاب او که مکتب خود را در آن بنا نهاد و به وسیله آن تا به امروز بر تمامی فلسفه ایرانی و روح فلسفی شیعی تاثیرات خاص خود را بر جای گذاشته «الحکمه المتعالیه فی الاسفار العقلیه الاربعه» است. برای مطالعه اسفار، تسلط کافی بر منطق، فلسفه مشاء، فلسفه اشراق، عرفان و کلام ضروری است. امروزه تعداد استادانی که به کل متن اسفار تسلط دارند؛ اندک است و یک دوره تدریس آن نیز به‌طور معمول تا شش سال به طول می انجامد. جالب اینجاست که با گذشت چند قرن از خلق این اثر، این کتاب هنوز برای دنیای اطرافش ناشناخته باقی مانده، به‌طوری که کنت دوگوبینو، ایران‌شناس معروف، اسفار را سفرنامه پنداشته است. مکتب ملاصدرا از لحاظ روش با مکتب اشراق شباهت دارد. اما از نظر اصول و نتیجه با آن تفاوت‌های اساسی دارد. ملاصدرا در تدارک برهان عقلی برای مکاشفات روحانی و تلفیق افکار ابن‌سینا با فلسفه خود از شیخ اشراق موفق‌تر بوده است. شیخ اشراق در فلسفه‌اش بجز قرآن فقط از احادیث نبوی بهره می‌برد اما ملاصدرا علاوه بر قرآن و احادیث نبوی از احادیث ائمه شیعه نیز بهره برده است. همچنین برخلاف شیخ اشراق که قائل به اصالت ماهیت شده بود ملاصدرا بر اصالت وجود تاکید می کند. تقریبا تمامی فیلسوفان بعد از ملاصدرا، فلسفه او را پذیرفته یا تحت تاثیر آن بوده‌اند. ملاهادی سبزواری صاحب کتاب منظومه و شرح منظومه، مهم ترین فیلسوف پیرو ملاصدرا است و برخی دیگر از پیروان او عبارتند از: ملا محسن فیض کاشانی و عبدالرزاق لاهیجی که شاگردان بلاواسطه او بوده‌اند. از فیلسوفان معاصر نیز می توان از سید جلال‌الدین آشتیانی، علامه طباطبایی، علامه جعفری و ایت الله جوادی آملی نام برد.

منابع: سه حکیم مسلمان (سید حسین نصر)، صدر المتالهین شیرازی و حکمت متعالیه (همان)، تاریخ فلسفه اسلامی (هانری کربن)، کلیات علوم اسلامی، منطق و فلسفه (مرتضی مطهری)، سیر فلسفه در ایران (محمد اقبال لاهوری)، جایگاه فلسفه اسلامی در برابر فلسفه مغرب زمین (ابراهیم دینانی)، تاریخ فلسفه غرب، جلد ۲ (کاپلستون)